

## آموزشگاه پلیس ۹

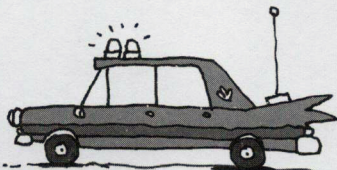
تصویر گذ:

استیون  
مایکل کینگ

لزلی  
گیس

مترجم:

نسرین نوش  
امینی



# جرقه

داد زد: «یووو هووو!» و از تختش پرید پایین.

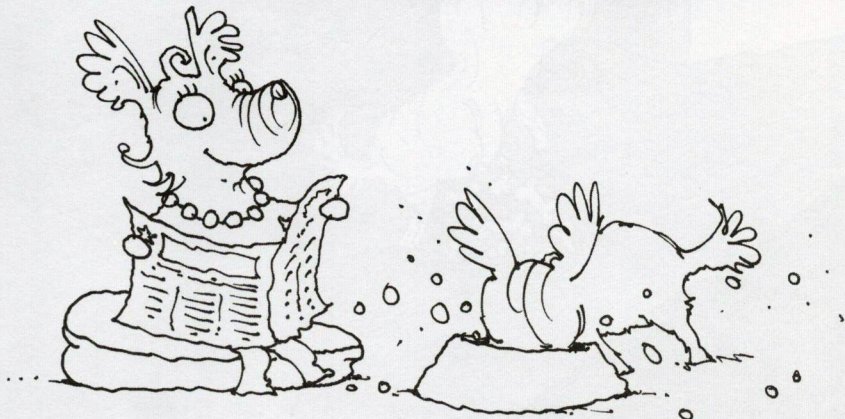
واق واق کرد: «هورااا!» و دوید طرف کاسه‌ی صبحانه‌اش. بابای جرقه گفت: «آروم‌تر پسر! هنوز وقت داری واسه رفتن به آموزشگاه!»

جرقه دور تا دور اتاق جست‌وخیز کرد. خیلی خوشحال بود. قدم به قدم به آرزویش نزدیک‌تر می‌شد، آرزوی سگِ پلیس شدن!

مامان جرقه پرسید: «گوش‌هات رو تمیز کردی

گوله‌نبات من؟»

جرقه با دهان پُر از غذا گفت: «آره مامان!»



مامان جرقه گفت: «خب حالا پشم‌هات رو حسابی تکون تکون

بده، می‌خوام روز اول آموزشت حسابی پشمکی باشی.»

جرقه گفت: «چشم مامان!» و آن قدر خودش را لرزاند

و پشمک‌هایش را پُف داد که مثل یک گوله‌ی

پشمی سفید باد کرد. مامان گفت: «چقدر ذوق

دارم! جرقه کوچولوی من می‌خواد آموزش ببینه که

یه سگِ پلیس بشه.» بابای جرقه گفت: «تازه اون هم

نه هر سگِ پلیسی! یه سگِ پلیس مخفی! یه سگِ پلیس مخفی

لازم نیست شکل اون‌های دیگه باشه.» مامان جرقه گفت:

«درسته عزیزم! هیچ‌کس به جرقه‌ی ما شک نمی‌کنه. از کجا

می‌خوان بفهمن جرقه‌ی ما یه سگِ پلیس مخفی زبر و زرنگه؟!»

بعد با غرور و افتخار قد و بالای جرقه‌اش را تماشا کرد و

قربان صدقه‌اش رفت.

